

نکته



چرا پادبان بعضی ازدواج‌های غیابی طلاق است؟

روند هر ازدواجی اگر بدون شناسخت و با عجله باشد، قطعاً با مشکل روبه‌رو می‌شود. به اعتقاد اکثر پژوهشگران اجتماعی، ازدواج فقط پیوند دو نفر با فرهنگ‌های مختلف و زندگی زیر یک سقف نیست. ازدواج مجموعه‌ای از روابط است که هم زن و هم مرد باید درباره این روابط آموزش ببینند و قبل از شروع زندگی یکدیگر را به خوبی بشناسند. شاید همین عدم شناخت است که باعث می‌شود بیشتر ازدواج‌های غیابی به بن‌بست بخورد و بعد از آن راهی جز جدایی باقی نماند، اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه عواملی باعث می‌شود یک ازدواج غیابی به شکست بینجامد؟

عدم تناسب سنی

پژوهشگران اجتماعی معتقدند در بیشتر ازدواج‌های غیابی سن یکی از زوجین بالاتر است. ممکن است مرد بزرگتر باشد یا زن. البته این عدم تناسب سنی فقط پنج سال و ۱۰ سال نیست، گاهی دختری برای رسیدن به رؤیاهایش و زندگی در خارج کشور به درخواست ازدواج مردی که با او ۲۰ تا ۲۵ سال اختلاف سنی دارد پاسخ می‌گوید. به گفته مشاوران خانواده، یکی از بدترین حالت ازدواج که زمینه‌ساز بروز عدم تفاهم و مشکلات فراوانی در زندگی مشترک می‌شود، عدم تناسب سنی است. ازدواج با مرد یا زن بزرگتر از خود طبق گفته مشاوران مشکلی ندارد، اما به شرطی که این اختلاف سنی بین سه تا پنج سال باشد. اختلاف فرهنگی در ازدواج‌های با اختلاف سنی زوجین بسیار زیاد است؛ عاملی که باعث عدم تفاهم و مشکلات زناشویی نیز می‌شود.

عدم شناخت صحیح از یکدیگر

در ازدواج‌های غیابی بحث شناخت کم‌رنگ می‌شود. کارشناس مسائل ازدواج و مشاوران خانواده همیشه توصیه می‌کنند مشاوره قبل از ازدواج به افزایش آگاهی‌ها و شناخت بهتر زوجین از یکدیگر کمک زیادی می‌کند. بسیاری از کسانی که غیابی ازدواج می‌کنند، معتقدند شناخت بعد از ازدواج به وجود می‌آید و اگر مشکلات ویزا و رفتن به خارج حل شود، دیگر همه چیز روی غلنگ می‌افتد و مشکلی نیست. اما این تصور رؤیایی در زندگی واقعی رخ نمی‌دهد. مشاوران معتقدند، زن و مرد حداقل باید حدود سه تا شش ماه قبل از هر عقد و پیوندی با هم آشنا شوند. زندگی بدون شناخت از یکدیگر و نرسیدن به تفاهم حتی اگر در آبار تمای زیا در لندن یا خانه‌ای باشکوه در لس آنجلس هم باشد، یک روز برای همیشه از بین می‌رود.

عدم گفتن واقعیت

گاهی در ازدواج‌های غیابی عیب‌های ظاهری و مشکلات جسمی گفته نمی‌شود. دو طرف در طول آشنایی فقط یکدیگر را از طریق تماس‌های تصویری و چت کردن در فضای مجازی می‌بینند. ازدواجی که راهش روشن است نتیجه خوبی به دنبال دارد و آن هنگامی است که زن و شوهر از وضعیت یکدیگر به خوبی آگاه شوند. به همین دلیل در این نوع ازدواج‌ها هر گونه مشکل جسمی و بیماری باید به اطلاع زوجین برسد. به اعتقاد پژوهشگران اجتماعی، بعضی از ازدواج‌های غیابی به خانه مشترک نرسیده تمام می‌شود. چون در دیدار اول زن یا مرد با کسی مواجه می‌شود که برای او جدید است؛ یعنی عدم گفتن واقعیت می‌تواند خیلی زود از ازدواج‌های غیابی را به خط پایان برساند.



اکرم احمدی

روزنامه‌نگار

وقتی فریب‌ز را برای اولین بار دیدم خشک‌ام زد. آن کسی که روبه‌روی من بود انگار یک آدم دیگری بود. آن چیزی که من در عکس‌های و تماس‌های تصویری می‌دیدم یک آدم دیگری بود. اما این فریب‌ری که مقابل من بود ۱۸۰ درجه با او فرق داشت

نگاهی به پدیده روبه گسترش ازدواج‌های غیابی

ازدواجی رویایی با یک عکس ناشناخته!

انگار هنگامه‌ای برپاست. جشن شادی و هلهله. گل و شیرینی و آیین و نقل و نبات و حلقه هم هست. اتاق عقد پر شده از صدای خنده و دعای خیر. همه هستند. همه اعضای خانواده. همه‌ها خوشحالند. بوی خیار و عطر و بوی اسپند همه فضای اتاق عقد را گرفته. عاقد که می‌آید همه‌ها می‌خواهد. همه سر جایشان می‌نشینند. همه کنار هم. عروس هم با لباسی از تور سفید نشسته. توی دست‌هایش یک دسته گل سفید مریم است. عروس روی صندلی نشسته، یک صندلی خالی هم کنارش هست. یک قاب عکس و یک گوشی تلفن برای تماس تصویری با داماد. اما داماد نیست، یک گوشه دور از دنیاست، آنقدر دور که نتواند کنار عروس بنشیند و بله گفتن‌اش را بشنود. عروس تنهاست، با لبخند به گوشی تلفن همراه نگاه می‌کند. همسرش آن طرف دنیا برایش دست تکان می‌دهد. ازدواج غیابی انجام می‌شود. همه‌ها می‌خواهد. همه به خانه‌هایشان می‌روند و عروس به فکر خانه‌ای است که ندیده و قرار است بعد از گرفتن ویزا راهی خانه بخت شود.

گزارش

و شور و شاد بگیرند تا حال‌اش را خوب کند. من گفتم بله. خیلی زود گفتم من آن شخص مورد نظر شما هستم و خیلی سریع حال برادران را خوب می‌کنم. بسیار پدش به من.»

کارها خیلی زود جفت‌وجور شد و نسترن بعد از چند تماس تصویری و چند ماه چت کردن به قول خودش با یک شناخت نصفه یک استقبال باشکوه را برای خودم تصور می‌کردم. فکر می‌کردم سعید با گروه موزیک و کلی گل منتظر من ایستاده است. اما وقتی به فرودگاه لندن رسیدم سعید با یک لباس ورزشی منتظر من ایستاده بود. وقتی به سمت‌اش رفتم و دست‌ام را به سمت‌اش دراز کردم، دست مرا پس زد و گفت تو آن دختری نیستی که من در موبایلم می‌دیدم. او من را در فرودگاه نپسندید. انگار یک سطل آب یخ روی من ریختند. هوا سرد بود و بیرون هم برف می‌آمد. او راه می‌رفت و من هم با چمدان‌های سنگین‌ام دنبال‌اش می‌دویدم. او در پارکینگ فرودگاه با اکراه من را سوار ماشین کرد و بعد روبه‌روی یک هتل پیاده کرد. هر چه با او حرف زدم و التماس کردم هیچ تأثیری نداشت.»

نسترن آن شب را در هتل ماند و بعد از تماس با خواهر سعید، بالاخره موفق شد به خانه بخت‌اش برود: «خانه بختی در انتظار من نبود. هر روز دعوا و جنگ داشتیم و مدام به من می‌گفت من تو را نمی‌خواهم. آنقدر حالم بد بود که حتی یک تابلوی نقاشی هم نتوانستم بکشم چه برسد به اینکه نمایشگاه نقاشی بگذارم. همه رؤیاهایم نقش بر آب شد. هوای گرفته بالاخره خدا به دعا‌های من جواب داد و کسی را که می‌خواستم فرستاد. سعید ۴۵ ساله بود. خواهرش می‌گفت بعد از فوت مادرش خیلی منزوی و افسرده است و همان‌طور که غیابی ازدواج کرده بود، غیابی هم طلاق می‌گیرد.

آلمان درست نشده و وقتی خودش هنوز اقامت این کشور را نداشته به من قول ویزا اصلاً صحت ندارد.» سپیده شش ماه در ارمنستان منتظر یک تأییدیه از طرف محل کار همسرش ماند. خودش می‌گوید: «من خیلی خسته شده بودم. زندگی در ارمنستان آن هم به تنهایی خیلی سخت و البته گران بود. هر چه پس‌انداز داشتم، تمام شد. امیر اوایل هر روز زنگ می‌زد و می‌گفت باید منتظر تأییدیه از طرف محل کارش بمانم. او خیلی من را امیدوار کرده بود، اما بعد از شش ماه این تأییدیه کذایی نیامد که نیامد.» سپیده بعد از شش ماه از ارمنستان به اصفهان بازمی‌گردد.

تماس‌های امیر که حداقل روزی یک‌بار بود کم‌کم به هفته‌ای یک‌بار و بعد دو هفته یک‌بار و بعد هم در ماه یک‌بار خلاصه شد. سپیده می‌گوید: «دیگر خیلی خسته شده بودم. هیچ برنامه‌ای برای زندگی‌ام نداشتیم. من در دانشگاه خیلی موفق بودم. به همین دلیل از طرف هم‌دانشگاهی‌ها و اساتیدم پروژه‌های زیادی به من پیشنهاد می‌شد، اما به خاطر اینکه از آینده خبری نداشتم هیچ کاری را قبول نمی‌کردم. کم‌کم زندگی‌ام به زنگ‌های ماهی یک‌بار امیر خلاصه شد.» البته این تماس‌های ماهی یک‌بار هم خیلی زود تمام شد، چون سپیده دیگر هیچ وقت امیر را پیدا نکرد. بعد از سه سال هنوز این ویزا صادر نشده است. سپیده می‌گوید: «یکی دو ماه بعد از عقد، همسرم گفت شرط صدور ویزا آشنا بودن به زبان آلمانی است. برای همین در یک کلاس زبان آلمانی ثبت‌نام کردم و آلمانی خواندن را شروع کردم. در این مدت هر دو سه ماه یک‌بار هم به سفارت آلمان می‌رفتم. دوبار در خواست ویزای من رد شد. بار سوم همسرم به من گفت باید بروی ارمنستان. نمی‌دانم چه دلیلی داشت. می‌گفت چون دوبار در خواست ویزایت در ایران رد شده باید بروی یک

سپیده حالا در راهروهای دادگاه خانواده در حال رفت‌وآمد است تا بتواند طلاق بگیرد. او از اینکه سه سال از عمرش را بیهوده صرف کرده خیلی ناراحت و پریشان است: «من تازه بعد از این همه مدت از طریق یکی از نزدیکان امیر متوجه شدم که کار اقامت امیر هنوز در

کوتاه‌تر بود، در صورتی که گفته بود قدش ۱۷۰ است، اما قدش حدود ۱۵۰ سانت بود. تفاوت‌های ظاهری‌اش خیلی توی ذوق‌ام زد، اما باز به خودم گفتم انتخاب خودت است و باید قبول کنی. اما اخلاق و رفتارش آنقدر بد و خشن بود که اگر در رستوران اگر نگهبان به دادم نمی‌رسید حتماً او مرا تنک می‌زد. من فقط یک روز او را دیده بودم، اما رفتارش خیلی بد و عجیب بود. فریب‌ز پشت تلفن و در چت‌ها خیلی مهربان و باشخصیت بود، اما در ترکیه من یک آدم دیگر را به عنوان شوهرم دیدم.» نگار همان روز از رستوران بیرون می‌آید و به پدرش زنگ می‌زند و می‌گوید اشتباه بزرگی کرده‌است و اگر برگردد او را می‌پذیرد یا نه: «پدرم به من گفت برگرد. من خودم مثل کوه پشتات می‌ایستم. برگشتم. پدرم مانند کوه پشت من است. اشتباه کردم. اما به قول پدرم خیلی زود متوجه شدم و با آدم اشتباهی راهی غربت نشدم.»

او من را پس فرستاد

نسترن ۳۵ ساله است. در ایران گرافیک خواند و نقاشی می‌کند، اما رؤیای مهاجرت هیچ وقت او را رها نمی‌کند: «مهاجرت می‌خواستیم در گالری‌های مشهور دنیا نمایشگاه نقاشی برگزار کنیم. مدام حس می‌کردم اینجا می‌سوزم و کسی هنر من را نمی‌شناسد. چندبار برای رفتن به انگلیس اقدام کردم، اما هر بار یک مشکل بود و ویزایم صادر نمی‌شد.» تا اینکه خیلی اتفاقی و در سفر به کیش یک خواستگار دور از وطن پیدا می‌کند که در لندن زندگی می‌کند؛ شهر رؤیاهای نسترن: «داشتم بال درمی‌آوردم. می‌گفتم بالاخره خدا به دعا‌های من جواب داد و کسی را که می‌خواستم فرستاد. سعید ۴۵ ساله بود. خواهرش می‌گفت بعد از فوت مادرش خیلی منزوی و افسرده است و می‌خواهند برای او از ایران یک زن پرشر